## جلسه 106-964

**سه‌شنبه - 25/02/1403**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

## بررسی عام فوقانی برای سجده تلاوت زن حائض

قبل از این‌که وارد بحث راجع به مسأله 17 بشویم نکته‌ای راجع به بحث گذشته عرض کنم:

ما عرض کردیم بر فرض تعارض و تساقط بین آن روایاتی که می‌‌گوید الحائض تسجد اذا سمعت السجدة با روایاتی که می‌‌گوید الحائض لا تسجد اذا سمعت السجدة رجوع می‌‌کنیم به عام فوقانی که مفادش این است که هر شخصی که سماع بکند آیه سجده را باید سجده به‌جا بیاورد.

بعضی از دوستان مناقشه کردند در وجود عام فوقانی. ما مراجعه مردد کردیم اگر بخواهیم یک خبر صحیح السند پیدا کنیم که در او لفظ رجل نباشد یا خطاب به رجل نباشد پیدا نمی‌کنیم، صحیحه عبدالله بن سنان دارد عن رجل سمع السجدة تقرأ قال لا یسجد الا ان یکون منصبا لقراءته مستمعا لها. صحیحه محمد بن مسلم دارد سألته عن الرجل یعلم السورة من العزائم فتعاد علیهم مرارا فی مقعد واحد قال علیه ان یسجد کلما سمعها. موثقه سماعه هم امام خطاب به سماعه می‌‌کنند می‌‌فرمایند اذا قرأت السجدة فاسجد، هم خطاب به سماعه است که مرد بود و هم بحث قرائت آیه سجده بود که ممکن است کسی بگوید نسبت به آیات سجده واجبه که زن حائض نمی‌تواند این‌ها را قرائت کند، مگر حمل کنید بر قرائت آیات سجده مستحبه که آن، وجوب سجود ندارد.

حالا می‌‌شود توجیه کرد اگر این جهت خطاب به سماعه نبود که مرد است بگوییم از اطلاق این کشف می‌‌کنیم که در آیات سجده مستحبه که زن حائض می‌‌تواند بخواند سجده جایز است، حرام نیست و بالملازمه هم می‌‌گوییم حالا که جایز است پس در آیات عزیمت واجب است، چون کسی در آنجا نگفت زن حائض جایز است سجده بکند، نه واجب است نه حرام، ‌هر کسی گفت جایز است گفت واجب هم هست، آن‌هایی که قبول ندارند می‌‌گویند حرام است زن حائض سجده کند. این‌جوری بگوید اذا قرأت السجد فاسجد انصراف ندارد از قرائت آیه‌های سجده مستحبه توسط زن حائض، آنجا هم می‌‌گوید فاسجد حمل بر استحباب می‌‌کنیم، به عدم الفصل می‌‌گوییم در آیات سجده واجبه حالا که مستحب است پس واجب هم هست به عدم الفصل. اما مهم این است که خطاب به سماعه است که او مرد است. بله دعائم الاسلام را اگر قبول دارید قاضی نعمان مصری آنجا دارد من قرأ السجدة او سمعها فلیسجد، ولی دیگر بنا نیست برویم سراغ حدیث‌های ضعیف السند.

[سؤال: ... جواب:] ظهورش برای ما معتبر است.

## بررسی حمل "الرجل" بر مثالیت در روایات

ما عرض دیروز‌مان را تکرار می‌‌کنیم می‌‌گوییم عرف الرجل را حمل بر مثالیت می‌‌کند چون شما زن غیر حائض را که نمی‌خواهید فرق بگذارید با مرد می‌‌خواهید زن حائض را استثنا کنید، یک وقت احتمال عرفی اختلاف بین صنف زن و صنف مرد می‌‌دهیم، بله حمل بر مثالیت مشکل است، یک وقت صنف زن و صنف مرد فرقی با هم نمی‌کند، زن حائض احتمال می‌‌دهیم سجده بر او حرام باشد بعید نیست عرف حمل بر مثالیت بکند اینجا.

[سؤال: ... جواب:] جنب که گفتند واجب است سجده کند، بحث زن حائض بود که احتمال عدم وجوب بلکه حرمت سجده بر او وجود داشت.

خوب دقت کنید به عرض ما! ما یک وقت احتمال عرفی می‌‌دهیم که این حکم ملاکش مختص به مرد باشد اینجا حمل بر مثالیت عرفی نیست و لذا در روایت داریم الرجل اذا اراد ان یحرم یلبس ثوبی الاحرام، خدا رحمت کند مرحوم آقای گلپایگانی احتیاط واجب می‌‌کردند، ‌الان هم بین بعضی از آقایانی که در قم متصدی مرجعیت هستند دیدم احتیاط واجب می‌‌کنند ظاهرا که زن هم چون اشتراک احکام است بین مرد و زن، ‌زن هم در مسجد الشجرة روی لباس هایش از کیفش دو تا حوله احرام در بیاورد یکی را ببندد از نافش به پایین یکی را هم بیندازد روی دوشش، لبیک بگوید بعد جمع کند بگذارد در ساکش، چون اطلاق دلیل می‌‌گوید الرجل یلبس ثوبی الاحرام ثم یحرم. رجل هم که حمل بر مثالیت می‌‌شود به خاطر قاعده اشتراک بین مرد‌ها و زن‌ها در احکام. آنجا جوابش این است که عرف به ذهن عرفیش احتمال خصوصیت می‌‌دهد برای مرد، اتفاقا مؤیدش بعضی روایات دیگر است که پیامبر امرهم بالتجرد فی ازار و رداء، این تعبیر، دیگر شامل زن‌ها که نمی‌شود، آن‌که روایات داریم که تلبس ما شاءت من الثیاب الا القفازین، بهرحال اینجا ما احتمال خصوصیت برای صنف مرد که نمی‌دهیم، ‌زن‌ها هم مثل مرد هستند منتها زن حائض احتمال می‌‌دهیم فرق کند با بقیه زن‌ها عرف حمل بر مثالیت می‌‌کند.

اگر این را از ما بگیرید که ما البته مقاومت می‌‌کنیم و نمی‌گذاریم از ما بگیرید ولی اگر دیگر زور شدید از ما گرفتید بله ما اعتراف می‌‌کنیم عام فوقانی معتبر نداریم.

[سؤال: ... جواب:] شامل جنب می‌‌شود، الرجل اذا سمع السجدة فلیسجد. ... بحث این است که الرجل حمل بر مثالیت می‌‌شود چون عرف احتمال عرفی نمی‌دهد رجل خصوصیت دارد. ... دلیل نمی‌شود که الرجل را عرف حمل بر مثالیت نکند. ... الغای خصوصیت من عرض نکردم، ظهور در مثالیت غیر از الغای خصوصیت است. الان شما بگویید ایکس ایگرگ را زد، یکی بلند بشود بگوید من می‌‌دانم با این ایکس چکار کنم آدرسش را به من بده حسابش را برسم می‌‌گویی این مثال است. ضرب زید عمروا، زید مثال است آدرس نگیر که زید خانه‌اش کجاست همه‌اش او می‌‌زند عمرو را یا بروید آدرس عمرو را بگیرید بگویید عجب تو بی‌عرضه هستید همه‌اش تو کتک می‌‌خوری از زید. این‌ها را عرف حمل بر مثالیت می‌‌کند، می‌‌گوید می‌‌خواهد مثال بزند. رجل شک بین الثلاث و الاربع قال یبنی علی الاربع عرف نه الغای خصوصیت می‌‌کند بلکه حمل بر مثالیت می‌‌کند می‌‌گوید می‌‌خواهد مثال بزند. ... الغای خصوصیت می‌‌رود سراغ ملاک، ‌حمل بر مثالیت اصلا استظهار عرفی این است که این مثال است. مثل خود راوی گاهی می‌‌گفت شککت بین الثلاث و الاربع حضرت می‌‌فرمود ابن‌علی الاربع. ... الغای خصوصیت نیست، این‌ها حمل بر مثالیت است.

[سؤال: ... جواب:] رجل سمع السجدة قال فلیسجد یعنی می‌‌گوید انسانٌ. ... دیگر استظهار عرف تابع مجوز دادن من و شما نیست، استظهار رجل یعنی انسانٌ. اگر نپذیرید ما عرض کردیم دیگر عام فوقانی نداریم با آن مخالفت عامه باید مقدم کنید فلتسجد را بر لا تسجد. ... رجل شک بین الثلاث و الاربع قال یبنی علی الاربع تخصیص عرفی است بگوید الا ان تکون امرأة؟

اجازه بدهید بحث را ببرم به اصول. در اصول می‌‌گویند خطاب امر به جزء در ضمن مرکب مطلق است شامل عاجز هم می‌‌شود، ارکع فی صلاتک شامل عاجز از رکوع هم می‌‌شود و لذا اگر کسی نماز بخواند بدون رکوع و لو بخاطر عجز از رکوع این نمازش باطل است، امام اشکال کردند گفتند اگر ما این حرف را بزنیم که اصلا معتقدیم خطاب امر شامل عاجز می‌‌شود، طبق مبنای خطابات قانونیه حرف زدیم و اشکالی ندارد اما آقایان مشهوری ها!‌ شما که می‌‌گویید خطاب تکلیف شامل عاجز نمی‌شود این چه فرق می‌‌کند با خطاب تکلیف؟ ارکع فی صلاتک شامل عاجز نمی‌شود پس از آن چرا جزئیت مطلقه می‌‌فهمید؟

دیگران جواب دادند که این خطاب ارشاد است به جزئیت، کانه گفته الرکوع جزء من الصلاة.

ما یک دفاع مّایی از امام کردیم بعد جواب دادیم گفتیم چرا فرق می‌‌کند این دو عبارت بگوید الرکوع جزء من الصلاة حتی عجز عن الرکوع، کاملا عرفی است رکوع جزء نماز است چه قادر باشید بر آن چه عاجز باشید از آن اما اگر بگویند ارکع فی صلاتک و ان کنت عاجزا عنه می‌‌خندند مردم. می‌‌خواستیم این را به عنوان مؤید امام بگوییم که پس امام قبول ندارد تصریح به قید را می‌‌گوید خطابات قانونیه مطلق است شامل عاجز می‌‌شود نه این‌که مولا بیاید بگوید ارکع و لو کنت عاجزا این عرفی نیست.

ما جواب دادیم از این تایید امام که گفتیم، ‌گفتیم بعضی از لسان‌ها استیحاش می‌‌کند عرف، ارکع و لو کنت عاجزا عرف کانّه فکر می‌‌کند در حال عجز هم از او مطالبه می‌‌کنی رکوع را، در حالی که تو می‌‌خواهی ارشاد به جزئیت بکنی، این توهمی که برای عرف ایجاد می‌‌شود از این خطاب تو، آن موجب استیحاش عرف می‌‌شود و الا بطور مطلق بگو ارکع فی صلاتک، عرف ارشاد به جزئیت می‌‌فهمد حتی در حال عجز. مثل اغسل ثوبک من ابوال ما لایؤکل لحمه، ‌ارشاد به نجاست می‌‌فهمد، اما بیایی بگو اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه و ان کنت عاجزا عن الغسل، عرف می‌‌گوید این چه جور حرف زدن است. کانّه توهم می‌‌شود که من عاجز از غسل باشم به من می‌‌گویید غسل کن. مطلق‌گویی گاهی اثری دارد که آن مقیدگویی اثر ندارد، گاهی هم برعکس، ‌مقیدگویی یک اثری دارد، ‌آقای قرائتی می‌‌گفت جوان بودم، ‌در کاشان یک دیوانه‌ای آمد مسجد گفت همه‌تان دیوانه‌اید، بر پدر همه‌تان مثلا کذا، دید هیچ‌کس عصبانی نشد، ‌آمد جلو خطاب به یکی گفت تو دیوانه‌ای یا مثلا بر پدرت مثلا لعنت، بعد رفت بغل‌دستی، همه جمع شدند بیرونش کردند از مسجد، ایشان می‌‌گوید من از آنجا یاد گرفتم تبلیغ فردی بهتر از تبلیغ جمعی است. حالا گاهی اثر در مقید هست در مطلق نیست، گاهی برعکس. شما این‌ها را قیاس با هم نکنید نگویید می‌‌تواند قید بزند، ‌اصلا استیحاش می‌‌کند عرف بگوید الرجل یفعل کذا و ان کان امرأة یا الا ان تکون امرأة‌ اما مطلقش ظهور دارد در مثالیت. این‌ها یکی نمی‌شود که شما همه را با هم قیاس می‌‌کنید.

[سؤال: ... جواب:] می‌‌تواند شارع یک جوری بیان کند که مختص بشود به همان مقید، بیانش را باید عوض کند لازم نیست با همان بیان قید بزند، بیان را عوض کند. با همان بیان شاید عرفی نباشد قید بزند، بیان را عوض کند قید هم بزند، مشکلی ندارد همین مقدار کافی است در امکان تقیید.

مسأله 17: تشهد، تسلیم و تکبیر در سجده تلاوت

مسأله 17:‌ لیس فی هذا السجود تشهد و لا تسلیم و لا تکبیر افتتاح.

اطلاق دلیل می‌‌گوید تشهد و تسلیم لازم نیست چون گفت فلیسجد. ابتدائا هم تکبیر لازم نیست، ‌دلیل خاص داریم غیر از اطلاقات که نفی می‌‌کند لزوم تکبیر ابتدای سجود تلاوت را.

نعم یستحب التکبیر للرفع منه بل الاحوط عدم ترکه.

راجع به تکبیر بعد از رفع رأس از سجود تلاوت برخی از روایات گفته شده ظاهر در وجوب است. صحیحه ابن‌سنان می‌‌گوید اذا قرأت شیئا من العزائم التی یسجد فیها فلا تکبر قبل سجودک و لکن تکبر حین ترفع رأسک. موثقه سماعه هم می‌‌گوید اذا قرأت السجدة فاسجد و لا تکبر حتی ترفع رأسه.

مشهور قبول دارند که تکبیر هنگام رفتن به سجود تلاوت مشروع نیست، نه این‌که حرام تکلیفی است، مستحب نیست، واجب هم نیست، به عنوان استحباب قبل از سجود تلاوت حق ندارد کسی بگوید الله اکبر اما همین‌جوری بگوید الله اکبر نه به قصد استحباب خاص بلکه به قصد استحباب ذکر مطلق خدا او اشکالی ندارد، به قصد استحباب خاص نباید بگویید الله اکبر.

[سؤال: ... جواب:] ظهور ندارد در کراهت، ظهور دارد در نفی مشروعیت، مشروعیت به معنای این است که تشریع نکن، به عنوان این‌که مستحب است در ابتدای سجود تلاوت الله اکبر گفتن، این کار را نکن، اما همین‌جور بعد از نماز هستی، همان موقع آیه سجده خواندن شما می‌‌گویی الله اکبر الله اکبر الله اکبر می‌‌روی به سجده، ‌این الله اکبر الله اکبر الله اکبرت برای تعقیبات نمازت است مشکل ندارد، ‌تکبیر به عنوان این‌که مستحب خاص است بعد از سجود تلاوت نگو و لکن بعد از آن بگو.

[سؤال: ... جواب:] ظاهر لا تکبر قبل ان تسجد این است و الا عرف استظهار نمی‌کند که تکبیر گفتن قبل از سجود تلاوت مفسده دارد، ‌عرف می‌‌گوید یعنی جزء سجود نیست، جزء مستحب سجود هم نیست، به قصد جزء مستحب بودن یا جزء واجب بودن نگو. ... اگر عامه واجب می‌‌دانند فقط نفی وجوب از آن استفاده می‌‌شود این را از شما می‌‌پذیرفتیم، ‌حتی نفی استحباب هم پذیرفته نمی‌شود، ‌این را قبول می‌‌کردیم اما این‌طور نیست، ظاهر این دلیل این است که مستحب هم نیست.

اما بعد از رفع رأس از سجود تلاوت که مشهور می‌‌گویند آنجا مستحب است برخی گفتند واجب است، هم صحیحه ابن‌سنان بود هم موثقه سماعه بود که در وسائل جلد 6 صفحه 239 نقل می‌‌کند و هم محقق حلی در معتبر می‌‌گوید در کتاب جامع بزنطی هست عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فیمن یقرأ السجدة‌ من القرآن من العزائم فلا یکبر حین یسجد و لکن یکبر حین یرفع رأسه. وسائل هم جلد 6 صفحه 242 این را نقل کرده از محقق. روایت چهارم هم مرسله منسوبه به صدوق است در من لایحضره الفقیه جلد 1 صفحه 306. ما که مراجعه کردیم به من لایحضره الفقیه یک مقدار برای‌مان تردید بود که آیا این ذیل روایت است یا کلام خود صدوق است، می‌‌گوید و سأل رجل امیر المؤمنین علیه السلام فقال له یابن عم خیر خلق الله ما معنی رفع یدیک فی التکبیرة الاولی؟ فقال علیه السلام معناه الله اکبر الواحد الاحد الذی لیس کمثله شیء لا یلمس بالاخماس و لا یدرک بالحواس، تمام شد، بعد در ادامه می‌‌گوید فاذا کبّرت تکبیرة ‌الافتتاح فلیقرأ‌ الحمد لله و سورة معها موسع علیک‌ای سور قرأت فی فرائضک الا اربع سور و هی سورة‌الضحی و الم نشرح لانهما جمیعا سورة واحدة و الایلاف و الم تر کیف لانهما جمیعا سورة واحدة فان قرأتهما کان قراءة الضحی و الم نشرح فی رکعة واحدة و الایلاف و الم تر کیف فی رکعة و لا تنفرد بواحدة فی هذه الاربع السور فی رکعة فریضة و لا تقرنن بین السورتین فی فریضة و اما فی النافلة فاقرن ما شئت و لا تقرأ فی الفریضة شیئا من العزائم الاربع و من قرأ شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و لیقل الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی فالعفو فالعفو ثم یرفع رأسه و یکبر. فکر کردند این‌ها همه ذیل همان و سأل رجل امیر المؤمنین است.

[سؤال: ... جواب:] در اثنای دو روایت صدوق حرف‌های خودش را می‌‌زند. حرف‌های خودش را می‌‌زند که ناشی از استحسان نیست، یا در رساله پدرش است یا در کتاب التکلیف شلمغانی است یا یک حدیث دیگر است. ذیل حدیث سأل رجل امیر المومنین ذکر کردن دلیل بر این نیست که ذیل این حدیث مکمل این حدیث است. ... عرض کردم بین دو حدیث کلام خودش را ذکر می‌‌کند. ... و من قرأ شیئا هم و قد روی دارد؟ این‌که نبود، ‌بعدش را نگاه کنم، و قد روی انه یقول فی سجدة العزائم، بله درست است، این و قد روی انه یقول فی سجدة العزائم ثم یرفع رأسه و یکبر. این هم اگر مسلم باشد که این ذیل و قد روی است نه این‌که صدوق سخن خودش را گفته است و در من لا یحضره الفقیه تشخیص این‌که این ذیل تتمه حدیث است یا کلام صدوق است کار مشکلی است و خیلی جاها شبهه می‌‌شود، حالا عیب ندارد، ما این را هم اضافه کنیم به جایی بر نمی‌خورد منتها می‌‌شود مرسله غیر جزمیه صدوق، ‌اگر مطمئن بشویم این ثم یرفع رأسه ثم یکبر تتمه این حدیث بعدی هست. حالا مهم نیست.

در مقابل، گفته شده یک روایتی داریم صریح در عدم وجوب است. این چهار تا روایت ظاهر در وجوب است، ‌روایت دیگری پیدا می‌‌کنیم نص در عدم وجوب است حمل بر استحباب می‌‌کنیم این روایات را. آن روایت این است: در مستطرفات سرائر نقل می‌‌کند از کتاب محمد بن علی بن محبوب که گفتیم و هو بخط الشیخ عندی، این‌که برخی اشکال می‌‌کنند که ابن‌ادریس نسخه‌شناس قوی نبود، اشتباهات فاحشی دارد در کتاب سرائر، کتاب ابان بن تغلب صاحب الباقر و الصادق علیهما السلامة، تقریبا در آخر همان صفحه می‌‌گوید تم ما استطرفناه من کتاب ابان بن تغلب صاحب الباقر و الصادق علیهما السلام اما چندین حدیث دارد با سه تا سند از امام رضا، این ابان بن تغلب که نمی‌شود با سه سند از امام رضا نقل کند، این ابان را می‌‌گویند پسر خواهر صفوان یحیی بجلی بوده احتمالا، حالا بعضی اشتباهات دیگر هم دارد، اما این دلیل نمی‌شود، بالاخره خط شیخ طوسی خط واضحی بوده، الان هم خط شیخ طوسی است. نگویید اجتهاد. نه، ‌چند تا خط را که کنار هم می‌‌گذارند مقدمات حسیه است که وثوق پیدا می‌‌کنند از خط شیخ طوسی، در این‌ها نباید ایراد گرفت.

اما مشکل این است که بعدش می‌‌گوید عن علی بن خالد. علی بن خالد توثیق ندارد. عن احمد بن الحسن بن علی بن فضال عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة عن عمار قال سئل ابوعبدالله علیه السلام عن الرجل اذا قرأ العزائم کیف یصنع؟ قال لیس فیها تکبیر اذا سجدت و لا اذا قمت.

آقای خوئی فرمودند این علی بن خالد ضعیف است نمی‌شود به‌خاطر یک خبر ضعیف از ظهور آن چهار تا روایت در وجوب اگر تمام بشود رفع ید بکنیم.

به نظر ما می‌‌شود این علی بن خالد را بگوییم طریق به کتاب ابن‌فضال بوده، چون شیخ طوسی هم در تهذیب چندین مورد، زیاد، علی بن خالد را در طریق به کتاب ابن‌فضال عن عمرو بن سعید عن مصدق بن صدقة از عمار ساباطی قرار می‌‌دهد. بعید نیست وثوق پیدا کنیم به‌خاطر تکرر این نقل که این سند به کتاب بوده و بنی فضال کتاب زیاد داشتند، و بیوتنا منها ملاء، در آن روایت بود که خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا، کتب بنی فضال خیلی مطرح بود در بین شیعه.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! من بعید نیست بگویم وثوق پیدا می‌‌شود که این در طریق به کتاب ابن‌فضال بوده. همین محمد بن علی بن محبوب گاهی نقل می‌‌کند چندین مورد هست، ‌تهذیب نگاه کنید. حالا ما خیلی اصرار نمی‌کنیم، غمض عین می‌‌کنیم از این حدیث، سندش را فرض کنید نتوانستیم درست کنیم، حالا برویم سراغ آن چهار تا روایت.

آقای خوئی فرمودند، ‌اصلا به نظر ما دلالت نمی‌کند آن چهار تا روایت بر وجوب تکبیر بعد رفع الرأس من سجود التلاوة. چرا؟ برای این‌که صحیحه عبدالله بن سنان و موثقه سماعه که دو تا حدیث معتبر هستند آن‌ها در مقابل لا تکبر قبل سجودک گفتند و لکن کبّر بعد رفع رأسک، یعنی آن نهی از تکبیر به عنوان تکبیرة الافتتاح سجود تلاوت در مورد تکبیر بعد رفع رأس نیست، آن نهی نیست نه این‌که این وجوب دارد، لا تکبر قبل ان تسجد و لکن کبّر بعد رفع رأسک منه این ظهور ندارد در وجوب بلکه ظاهرش استثنای از آن نهی است. قبل از نماز ناهار نخور، بعد از نماز ناهار بخور، آیا کسی شبهه وجوب می‌‌کند که حتما بعد از نماز ناهار بخورم؟ نمی‌خواهم ناهار بخورم می‌‌خواهم دو وعده غذا بخورم، چاشت بخورم و عصرانه هم بخورم، ‌طبق سنت زمان ائمه اطهار علیهم السلام، به او می‌‌گفتند عشاء، عشاء که روایتی که می‌‌گوید کسی که تعشی نکند یک عرقی هست در معده که شکایت می‌‌کند به خدا که این صاحب من خلاصه به من جفا می‌‌کند به من عشاء نمی‌دهد بخورم این عشاء معنایش این نیست که ساعت یازده شب قبل از خواب بیایید برنج پر روغن و غذای چرب بخوری بعد خدایی ناکرده صبح بیدار نشوی از خواب، نه، ‌عشاء یعنی همان عصرانه. حالا کار نداریم، این هیچ ظهور ندارد این‌که قبل از نماز ناهار نخور و لکن بعد از نماز ناهار بخور یعنی واجب است بعد از نماز ناهار بخوری، این‌که نیست.

و لذا این راجع به صحیحه ابن‌سنان. آقای خوئی فرمودند آن موثقه سماعه که از این روشن‌تر است چون موثقه سماعه این‌جور دارد، اذا قرأت السجدة فاسجد و لا تکبر حتی ترفع رأسک، او اصلا ندارد و کبّر بعد ان ترفع رأسک، غایت نهی است، ‌لا تکبر حتی ترفع رأسک، او که واضح‌تر است که دلالت بر وجوب نمی‌کند، ‌باز در صحیحه عبدالله بن سنان بود لا تکبر قبل سجودک و لکن تکبر حین ترفع رأسک، در این موثقه سماعه که همان غایت نهی را می‌‌گوید، ‌لا تکبر حتی ترفع رأسک اصلا در او وجوب نیامده.

اما آن روایت [محقق در] معتبر که سند ندارد به جامع بزنطی.

ایشان این‌جور می‌‌فرماید. ولی اوائل کتاب طهارت ایشان اعتماد می‌‌کرد به نقل محقق از کتب اصحاب. بعضی‌ها مثل آقای زنجانی ممکن است تقریب‌شان این باشد که زمان محقق هنوز کتاب‌های خطی از کتب روات مندرس نشده بود، بیشتر در حمله مغول این کتاب‌ها از بین رفت و لذا نقل می‌‌کنند از کتب اصحاب جامع بزنطی، کتاب‌های دیگر، سیره عقلاء این است که اعتماد می‌‌کنند چون مقدمات قریبه به حس می‌‌تواند گواهی بدهد که این خطوط علما به دست‌شان رسیده که این همان کتابی است که به دست شیخ طوسی هم رسیده بود حالا به دست محقق در معتبر رسیده. ولی همان هم عبارتش مگر چیه، آنجا عبارتش این است. فلا یکبر حین یسجد و لکن یکبر حین یرفع رأسه، سندش هم درست باشد آخرش این است. آن مرسله صدوق هم که دارد ثم یرفع رأسه و یکبر، او هم که سند ندارد.

و لکن اشکال به این مرسله هم می‌‌شود ما بکنیم این دیگر اشکال آقای خوئی نخواهد بود که سیاقش سیاق مستحبات است چون قطعا واجب نیست آدم در سجده تلاوت این ذکر را بگوید الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما انکروا و اجبناک الی ما دعوا الهی فالعفو فالعفو، قطعا این واجب نیست. منتها اسم این را سیاق بگذارید [ممکن است اشکال شود که این] یک امر است، ثم یرفع رأسه و یکبر هم یک امر است ممکن است کسی بگوید در حد سیاق نیست مثل اغتسل للجمعة و الجنابة، یک مستحب ذکر شده، عمدتا اگر اشکال سیاقی هم نکنیم ضعف سند کافی است برای مناقشه در استفاده وجوب. علاوه بر این‌که لو کان لبان. اگر واجب بود سجده تلاوت بعدش الله اکبر بگوییم این واضح می‌‌شد [و حال این‌که] مشهور قائل به عدم وجوب هستند، خود مردم واضح نیست برای‌شان وجوب، و لذا نمی‌شود قائل به وجوب شد.

اما ذکر در حال سجود تلاوت مشهور گفتند واجب نیست، پیشانی‌ات را بگذار روی زمین بردار، ذکر نمی‌خواهد بگویی. اما در صحیحه ابی عبیده حذاء دارد اذا قرأ احدکم السجدة من العزائم فلیقل فی سجوده سجدت لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر، گفته می‌‌شود این ظاهرش وجوب این ذکر است. و لکن مهم این است که هیچ‌کس این ذکر را واجب نکرده. و احتمال وجوب خصوص این ذکر نیست. اما این‌که بگوییم حالا این ذکر واجب نیست، مطلق ذکر چرا واجب نباشد، دیگر دلالت تضمنیه تحلیلیه است، این روایت می‌‌گوید این ذکر را بگو، خب این ذکر هم که واجب نیست، از آن وجوب مطلق ذکر را که نمی‌شود استفاده کرد. مثل این می‌‌ماند که یکی بگوید برو زید را دعوت کن ناهارا بیاید خانه ما، قرینه است که دعوت کردن زید واجب نیست، بعد زید را نمی‌رود دعوت کند می‌‌رود یک کس دیگر را دعوت می‌‌کند مولا می‌‌گوید چرا او را دعوت کردی؟ می‌‌گوید قرینه بود که او واجب نیست ما گفتیم اصل دعوت کردن یک انسانی بالاخره واجب است دیگر. می‌‌گوید بیخود کردی من این زید را کار داشتم دعوتش می‌‌خواستم بکنم خانه‌مان، حساب سالش را برسم، تو رفتی یک کسی را آوردی برای من که کلی هم از من پول گرفت و رفت. این هیچ قرینه‌ای بر وجوب نیست.

و الحمد لله رب العالمین.